

بخشی از این دفتر در سال 1379 چاپ شده است. از آن زمان تاکنون من مقالات دیگری درباره غرب و جهان تجدد و آثار و نتایج بسط تاریخ غربی نوشته ام و در آنها مخصوصاً به روابط جهان توسعه نیافته با جهان متجدد غربی نظر داشته ام. وقتی نظر بر این قرار گرفت که این مقالات هم در یک دفتر چاپ شود بهتر آن دیدیم که آن همه را به رساله «درباره غرب» بیفزائیم و کتاب به همان نام سابق چاپ شود (چنانکه با مقالات درباره علم هم به همین شیوه عمل کرده ایم). این کتاب همان مجموعه است. مقاله نسبتاً مفصلی هم در توضیح وجه توجه ما به غرب نوشته ام و در آن نتیجه و جوهر مقالات را گنجانده ام. فکر می کردم که این مقاله مقدمه کتاب باشد. بعد دیدم اگر در پایان بعنوان نتیجه بیاید، بهتر است. امیدوارم این مقالات با چشم و جان بازتر و آزادتر از چشم ها و جانهای سالمهای دهه های شصت و هفتاد خوانده شود و بخصوص کسانی که دفاع از آزادی و مخالفت با قهر و خشونت را شعار خود قرار داده اند، از تأمل در مطاوی این مقالات که ممکن است به درک آزادی و قهر و خشونت در جهان کنونی مدد برسانند، رو نگردانند و در هنگام خواندن (اگر می خوانند) مثل ظاهرینان و قشریها رو ترش نکنند و بد و ناسزا نگویند. شناخت جهان کنونی و وضع تاریخی آن بخصوص برای ما در زمره مهمترین مسائل است و اینکار را سهل نینگاریم و میندازیم که چرخ جهان به میل ما می گردد یعنی مثل بچه هایی نباشیم که مدام از پدر و مادرشان قاقا لی لی می خواهند یا در این گوشه و آن گوشه به ترقه بازی مشغولند. راه تاریخ با قدم همّت و تفکّر و دانش پیموده می شود. این درست نیست که دانشمندان و روشنفکران رسم سیاستمداران پیش گیرند و مانند آنها سخن بگویند و عمل کنند. اهل نظر باید سریشان را زیر بیندازند و درس بخوانند و با همت مطالعه و تحقیق کنند و بدانند که با حرف و قیل و قال به هیچ جا نمی توان رسید. آزادی و توسعه بدون تحمل درد تفکر و پایداری در گشودن و پیمودن راه دشوار آینده، بدست نمی آید. این هر دو را تحصیل حاصل دانستن یا گناه نرسیدن به آن را به گردن این و آن انداختن، نشانه استغفای از تفکر است. بهوش باشیم که این استعفا ممکن است به فصاحت در فکر بینجامد. غرب و جهان تجدد را باید شناخت زیرا که ما از مدتها پیش بنحوی در آن جهان شریک شده ایم و سرنوشت ما و همه جهان به آن بستگی پیدا کرده است. من چندان به فهم زمان خوشبین نیستم اما بنظر می رسد که خام اندیشی های دهه های گذشته قدری تعدیل شده و بخصوص مطالبی که در باب تجدد انتشار یافته موجب شده است که اندیشیدن در باب معنی و مفهوم غرب را بکلی بی وجه نینگارند. البته از کسانی که از ذوق فلسفه هیچ بهره ندارند توقع درک تاریخ و زمان نباید داشت هرچند که متأسفانه جاهلان را نمی توان از ورود به بحث بازداشت. آنها دخالت می کنند و عرصه را پرآشوب و فضای بحث و نقد را مکدر و تیره می سازند. اکنون در سایه تحقیقات و تفکری که نام پست مدرن دارد، وجود عالمی بنام عالم غربی (یا لالقل صورت متجدد جهان غربی) چنان محرز و مسجّل شده است که انکار آن با بعضی اقوال پراکنده مأخوذ از ایدئولوژیها و سیاست اندیشی های رایج و متداول در حکم انکار بدیهیات یا دن کیشوت بازی های لوس و مسخره است. امید است که بر ادامه این بازی حاکی از جهل مرکب اصرار نشود. ما نیاز داریم که قدری بیشتر فلسفه و علوم اجتماعی بیاموزیم و در آنچه می آموزیم تأمل کنیم. علوم انسانی و اجتماعی جلوه خودآگاهی جهان جدید نسبت به نظام علم- قدرت است. اگر با علوم اجتماعی و انسانی انس پیدا کنیم، تکلیفمان در تاریخ قدری روشن می شود. من در مقالات این کتاب داعیه ای جز دعوت به تفکر و اثبات لزوم پرسش از وضع جهانی که در آن بسر می بریم، نداشته ام. امیدوارم این دعوت هیچکس را ناراحت کند.